

روزنامه شرق ماندگاران • علم	
چشم امید پزشکان به عملکرد دولت اعتدال	صفحه ۸
خوب و بدهای دنیای پزشکی در گفت‌وگو با «ناصر سیم‌فروش»	صفحه ۹
مال این دنیا نیستیم...	صفحه ۱۰

نگاه ۲

مظاهر مصفا

افتخاری برای ایران و «امیر کبیر»

عبدالرحیم جعفری، بنیانگذار انتشارات امیرکبیر

آشنایی من با «مظاهر مصفا» به ۶۰سال پیش برمی‌گردد، سال ۱۳۳۳، آشنایی‌ای که آن را مدیون «مهدی سهیلی» هستم. این دو به‌همراه دوست دیگرشان بهنام «حسن سادات ناصری» باهم جلسات مختلف ادبی داشتند و آنقدر در مورد ادبیات بحث می‌کردند که کارشان به جدل هم کشیده می‌شد.

پدر «مصفا» اهل تفرش بود و بسیار بلندنظر و میهمان‌دوست؛ چند وقت یکبار من را همراه با خانواده به قم -محل زندگی‌شان- دعوت می‌کرد. مرد مهربان و خوش‌اخلاقی بود؛ من محبت ایشان را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم.

«مصفا» همیشه مهربان و عاشق بود. وقتی که با او آشنا شدم، هنوز ازدواج نکرده بود؛ بعد از آشنایی‌مان ازدواج کرد، ازدواجی که پس از مدتی به جدایی کشیده شد. چندی بعد با «امیرلانو فیروز‌کوهی» ازدواج کرد و صاحب چند فرزند شد.

سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۶ اوج فعالیت من در «امیرکبیر» بود؛ زمانی که کتاب‌های شاعران را چاپ می‌کردم، تصمیم گرفتم که تذکره «مجمع‌الفصحا» «رضاقلی‌خان هدایت» را با ویرایش و فهرست اعلام تصحیح و منتشر کنم، کتابی که به باورقوی‌های زیادی نیاز داشت، برای این کار «مظاهر» را انتخاب کردم؛ او بسیار وسواس به‌خرج می‌داد و بادقت بود. دو، سه سال طول کشید که جلد اولش منتشر شده؛ این کتاب شش‌جلد بود و پنج‌هزار صفحه داشت که ۱۲ سال پایش به‌طول انجامید. در مدت ۳۰سال فعالیت انتشارات امیر کبیر با حروف دستی، کتاب چاپ می‌کردیم؛ حساب کنید که برای شش‌جلد چه زحماتی کشیده می‌شد. (در دورای که «امیرکبیر» را از من گرفتند، این کتاب دوباره چاپ شده، شنیدم تمام نسخه‌هایش را خمیر کردند)

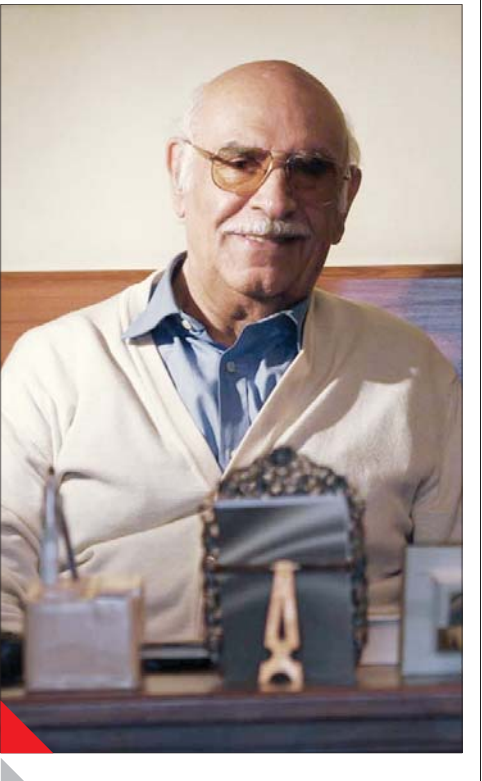
«مصفا» یک‌سری نوآوری‌هایی هم داشت که مخصوص خودش بود؛ مثلا در کلمات پارسی به‌جای به‌کاربردن «ص» و «ث» از «س» استفاده می‌کرد؛ یا به‌جای «ظ»، «ض» و «ذ» حرف «ژ» را به‌کار می‌برد؛ یعنی سعی می‌کرد که فقط از حروف و کلمه‌های فارسی استفاده کند.

او مجموعه‌های بسیاری را برای «امیرکبیر» تصحیح کرد؛ «مصفا» یک‌سری نوآوری‌هایی هم داشت که مخصوص خودش بود؛ مثلا در کلمات پارسی به‌جای به‌کاربردن «ص» و «ث» از «س» استفاده می‌کرد؛ یا به‌جای «ظ»، «ض» و «ذ» حرف «ژ» را به‌کار می‌برد؛ یعنی سعی می‌کرد که فقط از حروف و کلمه‌های فارسی استفاده کند.

او مجموعه‌های بسیاری را برای «امیرکبیر» تصحیح کرد؛ «مصفا» یک‌سری نوآوری‌هایی هم داشت که مخصوص خودش بود؛ مثلا در کلمات پارسی به‌جای به‌کاربردن «ص» و «ث» از «س» استفاده می‌کرد؛ یا به‌جای «ظ»، «ض» و «ذ» حرف «ژ» را به‌کار می‌برد؛ یعنی سعی می‌کرد که فقط از حروف و کلمه‌های فارسی استفاده کند.

او مجموعه‌های بسیاری را برای «امیرکبیر» تصحیح کرد؛ «مصفا» یک‌سری نوآوری‌هایی هم داشت که مخصوص خودش بود؛ مثلا در کلمات پارسی به‌جای به‌کاربردن «ص» و «ث» از «س» استفاده می‌کرد؛ یا به‌جای «ظ»، «ض» و «ذ» حرف «ژ» را به‌کار می‌برد؛ یعنی سعی می‌کرد که فقط از حروف و کلمه‌های فارسی استفاده کند.

او مجموعه‌های بسیاری را برای «امیرکبیر» تصحیح کرد؛ «مصفا» یک‌سری نوآوری‌هایی هم داشت که مخصوص خودش بود؛ مثلا در کلمات پارسی به‌جای به‌کاربردن «ص» و «ث» از «س» استفاده می‌کرد؛ یا به‌جای «ظ»، «ض» و «ذ» حرف «ژ» را به‌کار می‌برد؛ یعنی سعی می‌کرد که فقط از حروف و کلمه‌های فارسی استفاده کند.



نگاه ۱

مردی از شهر هرگز

واز تبار هیچ...



شاهرخ تویسرکانی

در سال‌های خوش جوانی و در آن ایام که شعر و شعرخوانی لذت و معنای خاص خودش را داشت در ساعاتی که با استاد عزیزمان دکتر مظاهر مصفا در دانشکده ادبیات درس داشتیم دقیقا به‌خاطر دارم که اکثر شاگردان کلاس به‌خصوص صاحب این قلم هیچ‌وقت گذشت زمان را حس نمی‌کردیم چرا که استاد با کلامی شیرین و رویی گشاده به غیر از (عنوان درسی) که در کلاس قرار بود تدریس کنند که وقت چندانی هم نمی‌گرفت در حاشیه عنوان دروس آنچنان مطالب بکر و زیبا در حوزه شعر و ادب برای شاگردان خود حسان می‌کرد که همه آرزو داشتیم این ساعات هیچ‌وقت به پایان نرسد و استاد همچنان از حافظه قوی و پربار خود شعر و قطعه‌های ادبی و مثال‌های تاریخی را برایمان بازگو کند.

او استادی همیشه شیک‌پوش و خوش‌برخورد بود و برعکس اغلب استادان آن زمان با همه دانشجویانش دوست و رفیق و همدل بود و حتی گاهی در زندگی خصوصی آنها اگر مشکلی بود به یاری دانشجویانش می‌شتافت و آن را حل می‌کرد خلاصه اینکه او مردی از تبار همه و هیچ بود و به همین جهت روز‌های خوب شاگردیش هیچ‌وقت از ذهن و جان من و همه شاگردانش بیرون نخواهد رفت درود بر او و بر چنین استنادی که از نادر مردان روزگارند. باری بگذریم مظاهر مصفا کیست؟

«مظاهر مصفا» استاد دانشگاه، مصحح، شاعر و به دور از هر عنوان و لقبی مردی از جرگه مردان مرد است که در سال ۱۳۱۱ در خانواده‌ای فرهنگی و فرهنگ‌دوست از اهالی تفرش به‌دنیا آمد.

خانواده او، فرزند ۴۰روژه خود را به قسم بردند؛ از ایزن‌رو وی دوران تحصیلات اولیه خود را در مدرسه حکیم نظامی قم سپری کرد و تا سال ششم طبیعی در آنجا ماند. از همان اوان جوانی به هنر به‌ویژه نقاشی علاقه‌ای وافر داشت اما به جای رفتن به دانشکده هنر‌های زیبا راه پرپج و خم شعر و ادبیات را انتخاب کرد و تحصیلات خود را در رشته زبان و ادبیات‌فارسی تا اخذ مدرک دکتر، در دانشگاه تهران ادامه داد. هم‌زمان با ادامه تحصیل به استخدام آموزش‌وپرورش درآمد و مدتی نیز ریاست فرهنگ قم را بر عهده داشت. در ادامه، چندی نیز رییس مدرسه عالی قضایی این شهر شد.

ریاست انتشارات و مدیریت مجله آموزش‌وپرورش، دانشیاری دانشگاه شیراز، پس از انتقال به این شهر، ریاست دبیرخانه مرکزی دانشگاه شیراز، مدیریت انتشارات نگاه شیراز، سمت‌های او پیش از آمدن به دانشگاه تهران بود. او پس از بازگشت به تهران، برای مدتی به صورت استاد تمام‌وقت و مدیر‌گروه رشته ادبیات فارسی دانشگاه تهران مشغول به کار شد اما در آبان‌ماه ۱۳۸۴ با نامپاسی مسئولان بازنشته‌ست اعلام شده و با خاطری آزرده این دانشگاه را ترک کرد.

ادامه در صفحه ۱۰



عکس: امیر چرچیزی، شرق

گفت‌وگو با «مظاهر مصفا» استاد ادبیات و قصیده‌سرای معاصر:

معیشت، مردم را سر در گریبان کرده

تحصیل در دانشکده هنرهای زیبا، به دانشسرای عالی رفته زیرا به هر حال علاقه‌ام به

ادبیات بیشتر از نقاشی بود، از کودکی در فضای ادبیات و شعر رشد کرده بودم و طبیعی بود که به آن گرایش بیشتری داشته باشم.

از دوران تحصیل تا مقطع دکترا بگویید؟ استادان و اینکه آن سال‌ها فضای دانشگاه‌ها چگونه فضایی بود؟

من تحصیلاتم را در رشته زبان و ادبیات فارسی تا اخذ درجه دکترا در دانشگاه تهران ادامه دادم. در خلال سال‌های تحصیل این شانس و افتخار را داشتم که در محضر استادان و ادیبان بزرگی باشم؛ از استاد بدیع‌الزمان فروزانفر و جلال‌الدین همایی گرفته تا دکتر سادات ناصری و... در کل می‌توانم بگویم سال‌های تحصیل در دانشگاه تهران یکی از بهترین دوران زندگی من بود؛ سال‌هایی که دیگر هیچ‌گاه برای من تکرار نشد. جالب است بدانید در چندین دوره من شاگرد اول هم شدم.

از قرار دوره دکترا شما برخلاف معمول که سه‌ساله است، حدود ۱۰سال به طول انجامیده است؛ علت آن هم مخالفت شخص استاد فروزانفر با فارغ‌التحصیلی شما بوده است؛ اگر موفقیتی‌کمی این موضوع را باز کنید؟ ریشه این مشکل چه بود؟ استاد فروزانفر به چه دلایلی تا این حد با فارغ‌التحصیلی و دکترا اگر رفتن شما مشکل داشت؟ من از دبیرستان مصدقی بودم و این مرام من در ظاهر خلاف مرامی بود که فروزانفر داشت؛ یکبار که سر کلاس بودیم، او از من خواست که شعری بخوانم من هم بی‌درنگ شعری را که در وصف مصدق گفته بودم برای او خواندم او هم به‌شدت با من برخورد کرد و من را از کلاس بیرون کرد؛ البته این تنها موردی نبود که منجر به اختلاف فروزانفر با من بود، یادم می‌آید روزی من به او خرده گرفتم که شما که دایم از سبک‌شناسی «بهار» ایراد می‌گیرید، خودتان صرفی را تهیه کنید و کتاب و از درس ندهید که این گفته من هم به‌شدت به او برخورد؛ فروزانفر در تمام ۹سالی که از من امتحان نمی‌گرفت، به من می‌گفت دکترا دون شأن توست؛ با هر حال سال‌ها می‌آمدند و می‌رفتند بی‌آنکه من دکترا بگیرم تا اینکه بالاخره یک روزی به وساطت معدل شیرازی، فروزانفر از خبر من گذشت و اجازه داد که من مدرکم را بگیرم البته چند بیتی هم که برای استاد فروزانفر گفتم چندان در این تصمیم‌بش بی‌تأثیر نبود:

آن خامه که بنوشت هجای تو شکستم/
و آن دست که بد کرد به جای تو شکستم/
آن شیشه که در آن می‌مغزوی من بود/
بردم به سر خویش و به پای تو شکستم...

به هر حال هر چه بود بالاخره دوره دکترا من تمام شد و من پس از چندسال موفق شدم که فارغ‌التحصیل شوم.

موضوع تز دکترا‌تان چه بود؟

موضوع تز دکترای من «تحول قصیده در ایران بود. البته این را هم بگویم که من در این ۹سال کثابی، مدتی معلمی هم کردم و تجارب بسیاری را در این دوره معلمی‌ام کسب کردم.

جنبه‌ای یکی از نامدارترین قصیده‌سرایان ایران هستید که بعد از ملک‌الشعرای بهار، در این سبک شعر می‌گویید؛ چه چیزی در قصیده هست که شما را تا به‌این حد مجذوب خود کرده است؟

به نظر من قصیده اصیل است، خیلی اصیل و من همین ویژگی اصالت آن را خیلی دوست دارم. اگر هم بخوام دقیق‌تر بگویم باید به این نکته اشاره کنم که جز قصیده، هیچ سبک و شکلی برای بیان شعرهای بلند و مضامین طولانی مناسب نیست البته به جز مثنوی و من هم از همین روست که بسیار به آن علاقه‌مندم.

بخشی از شعر هیچ مظاهر مصفا

مردی ز شهر هرگز م از روزگار هیچ

جان از نتاج هرگز تن از تبار هیچ

از شهر بی کرانه هرگز رسیدهام

تا رخت خویش باز کنم در دیار هیچ

از کوره راه هرگز و هیچم مسافری

در دست خون هرگز و در پای خار هیچ

در دل امید سرد و به سر آرزوی خام

در دیده اشک شاید و بر دوش بار هیچ

در کام حرف بک و به لب قصّه مگر

بر جبهه نقش کاش و به چهره نگار هیچ

دنبال آب زندگی از چشمه‌سار مرگ

جویای نخل مردمی از جویبار هیچ

دست از کنار شسته نشسته میان موج

یا بر سر جهان زده سر در کنار هیچ

اصلی گسسته مانده تپهی از امید وصل

فرعی شکسته گشته پر از برگ و بار هیچ

خون ریخته ز دیده شب و روز و ماه و سال

در پای شغل هرگز و در راه کار هیچ

دیوانه خرد ور و فرزانه چهول

عقل آفرین دشت جنون هوشیار هیچ

جلوی خانه‌اش که بایستی، می‌توانی حدس بزنی در خانه‌ای که هنوز «اصالت» دارد و مثل سایر خانه‌های محل، «آبار تمان» نشده است، حتما یک خبری است؛ همین که «آبار تمان‌نشین‌ها» از تو یادی نمی‌کنند و تو ترجیح می‌دهی به‌جای تدریس در مثلا دانشگاه‌شان، گوشه‌ای بنشینی و کتاب بخوانی، یعنی تو کارت را درست انجام داده‌ای...

مهم نیست سبک کارت چیست؛ «کلاسیک» یا «نوا» مهم این است که کار تو اصالت دارد و به دل می‌نشیند. اصلا کج چیز دیگر، مگر می‌توان شعر «هیچ» تو را خواند و عاشقت نشد؟ آیا همین یک شعر کافی نیست برای ماندگاری ادبی تو در ذهن مردمان فراموش‌کارت؟ نمی‌دانم، تنها می‌دانم که این القاب نیست که به تو هویت می‌دهد، این تو هستی که به شعر فارسی، به قصیده و غزل، هویت می‌دهی. بمان بر ایمان. همه اینها را گفتم تا به نام بلند مظاهر مصفا پرسم. ادیب، شاعر، مصحح و استاد تمام دانشگاه مردی که نسبش به تفرش و اراک برمی‌گردد، در قم بزرگ شده است و در تهران تحصیل، تدریس و زندگی کرده است. سلوک پدر، در او نیز نفوذ داشت و او و همسر گرانمایاش دکتر امیر باتو کریمی در تمام سال‌های زندگی، با مرام و مسلکی درویشی، زندگی کردند و زندگی هم می‌کنند. اهمیت مظاهر مصفا در حفظ و ادامه دادن راه شاعران کلاسیک زبان فارسی، او را به نوعی به یکی از میراث‌داران آن شعرآ تبدیل کرده است و اهمیت او و اشعارش و از همه مهم‌تر «ارواحش» از همین رهگذار است که مهم و غیر قابل انکار به نظر می‌رسد. مجموعه اشعار یاسداران سخن، توانا خشم، ده فریاد، سپیدنامه، سی‌پاره، سی‌سخن و تصحیحات او بر دیوان ابوتراب فرقتی کاشانی، مجمع الفصحاء، نزاری فهستانی، سنایی، سعدی، نظیری نیشابوری و جوامع الحکایات عوفی از جمله آثار مهم اوست و معلوم نبود اگر مظاهر مصفا نبود، چه کسی باید می‌آمد این آثار را برای نسل ما و پدران ما و علاقه‌مندان به شعر کلاسیک فارسی منتشر می‌کرد. مظاهر مصفا از جمله شاعران و ادیبان این سرزمین است که با بسیاری از بزرگان ادب این ملک از نزدیک آشنایی داشته و حضور آنها را «درک» کرده است؛ شاید همین موقعیت ویژه هم هست که او را نسبت به امروز ناامید می‌کند؛ امروزی که دیگر فروزانفرهایش تکرار نشدند و همایی‌هایی دیگر سر بر نیاور دند؛ ادبیات به حاشیه رفت و از سکه افتاد و فلان رشته و بهمان گرایش ارچ‌وقر ب یافتند. او اما در تمام طول سال‌های تدریس و حضورش در متن ادبیات ایران، تمام تلاشش را کرد تا این رشته اعتبار و جایگاه گذشته‌اش را از دست ندهد اما چه می‌شد کرد که نیروهای دیگری پیش از او قدرت داشتند و از او تنی چند مثل او، دیگر کاری ساخته نبود؛ اینگونه بود که ادبیات انتخاب آخر چیه‌هایی شد که می‌خواستند در رشته‌های علوم انسانی ادامه تحصیل دهند. به روی خودش نمی‌آورد اما همه این مسایل برای او درد است، نمی‌تواند، بپذیرد که چه بر سر ادبیات آورده‌اند و کشوری که تنها افتخار گذشته‌اش، ادبیات و شعر فاخرش است، چرا باید به یک چنین روزی بپیفتد. درد دارد آقای مصفا می‌دانم، اما تو به روی خودت نیاور که همین بدونت بر ایمان مغتنم است...

جناب آقای مصفا سال‌های کودکی و نوجوانی هر فردی، تأثیری بسزا در شکل‌گیری شخصیت هر فرد و راه و رسم‌هایش در زندگی دارد؛ تأثیر پدری عارف مسلک و اهل فرهنگ بر مسیری که جنبه‌ای در زندگی پیمودید تا چه حد بوده است؟ در واقع پرورش این است که اگر در خانواده دیگری بزرگ می‌شدید، آیا راهی متفاوت با آنچه را که تا امروز پیموده‌اید، می‌پیمودید؟

می‌توانم با قاطعیت به این سوال شما پاسخ مثبت دهم زیرا بر این باورم که تربیت پدر، تا حد زیادی در شکل‌گیری شخصیت و راه و رسم من در زندگی مؤثر بوده است. پدرم صوفی صالح عیشی‌اش بود و بسیار اهل عرفان و سلوک بود؛ او تقریبا حافظ کل قرآن بود و از سویی مثنوی را هم فراوان می‌خواند. بنابراین طبیعی است که من هم به‌عنوان فرزند این خانواده، تا حدی به فرهنگ و ادبیات و همان زمان گرایش داشته باشم.

شغل پدر در زمان کودکی‌تان چه بود؟

پدر من در آن سال‌ها شغل دولتی داشت و مسوول اداره «سجل-احوال» قم بود؛ این اداره از جمله اداره‌هایی بود که مردم بسیار به آن مراجعه داشتند و از همین‌رو هم پدرم همواره مورد احترام و اعتماد مردم قم بود. او همچنین صوت بسیار خوشی هم داشت و شعرهای درویشی هم می‌سرود.

به دوران تحصیلی‌تان برسیم، دبستان و دبیرستان را در چه شهرهایی گذراندید و چگونه شد که باوجود علاقه به نقاشی، ادبیات را برای ادامه تحصیل در مقاطع عالی برگزیدید؟

من ۲۰روزه بودم که خانواده‌ام از استان مرکزی، برای زندگی به قم مهاجرت کردند؛ از همین‌رو هم من دوران تحصیلات اولیه‌ام را در مدرسه حکیم نظامی قم سپری کردم و تا کلاس ششم طبیعی در قم ماندم؛ پس از آن کلاس ششم ادبی را در دارالفنون امیرکبیر گذراندم و به مقطع انتخاب رشته برای دانشگاه رسیدم. من از دوران کودکی‌ام به نقاشی و خط علاقه داشتم و در حد آن سن‌وسال، هم نقاشی‌ام خوب بود و هم خطم، تا حدی که از کلاس ششم ابتدایی، نقاشی معلم‌هایم را هم حتی می‌کشیدم؛ به هر حال به مقطع انتخاب رشته که رسیدم، بین ادبیات و نقاشی، نهایتا ادبیات را انتخاب کردم و به‌جای